

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در مورد اقل و اکثر ارتباطی فرمودند که بحث در دو مقام هست. مقام اول مواردی است
که شک می‌کنیم در اقل و اکثر؛ یعنی این که چیزی جزء واجب هست یا نیست و آن جزء
درحقیقت جزء خارجی است. مثل قنوت مثلاً، مثلاً سوره؛ وجود مستقل خارجی دارد و
تارۀ شک در جزئیّت برمی‌گردد به اجزاء تحلیلیه؛ یعنی در خارج چیزی منحاّز وجود ندارد،
مستقل وجود ندارد. عقل هست که او را تجزیه می‌کند.

مقام اول را راجع قرار دادند به همان‌هایی که وجود خارجی و اجزاء خارجیّه است. مقام
ثانی برای جایی است که اجزاء تحلیلیّه است. حالا در موردی که اجزاء تحلیلیّه هستند
خودش سه قسم است.

قسم اول آن جایی است که آن شرط درحقیقت یک وجود مستقل منحاّز دارد. ولی واجب؛
مقید به آن شده که درحقیقت تقیّد جزء و غیر خارجی، مثل این که شک می‌کنیم مثلاً نماز
مرأه مشروط است به ستر ظاهر قدم أم لا؟ یا ستر باطن قدم أم لا؟ خلاصه قدم؛ حالا
ظاهرش، باطنش چون محل کلام است. توی سجده که می‌رود مثلاً کف پایش پیدا
می‌شود یا وقتی ایستاده چادرش یا آن ساترش این قدر نیست که روی پایش را هم
پوشاند. آیا مشروط هست نماز مزئه به این یا نه؟ خب این جا ستر قدم یک امری است
خارج از نماز اما تقیّد نماز به او شرط است درحقیقت؛ اگر باشد، اگر شرط باشد تقیّد
صلاة جزء است که این جزء تحلیلی است، در خارج ما نمی‌بینیم مثلاً یک صلاتی باشد، یک
تقیّد به او بی آن هم باشد اشاره کنیم بگویم این تقیّد است. مثل سوره، مثل قنوت،
این جوری که نیست. این یک قسم است.

قسم دوم جایی است که وجود دارد ولی مستقل نیست. وجود منحاّز دارد ولی مستقل
نیست مثل عارض و معروض، نمی‌دانیم مثلاً گفته أعتق رقبة، اجمال دارد، نمی‌دانیم که
اطلاق ندارد که بفهمیم مطلق رقبه است یا رقبه مؤمنه؟ که در این جا ایمان وجود دارد اما
وجودش منحاّز نیست. نمی‌شود گفت ایمان همین جور ورقلمبه در خارج بدون مؤمن،
بدون آن شخصی که مؤمن است. «وجوده فی نفسه عین وجوده فی غیره»، خب این هم
باز تحلیلی است. رقبه مؤمنه تحلیل می‌کند می‌گوید اصل رقبه و مؤمنه بودن.

این هم یک قسم است که می‌فرماید: «ان یکون ما یحتمل دخله فی الواجب أمرا غیر
مستقل عنه خارجاً»، مستقل نیست یعنی وجود منحاّز ندارد. «وجوده فی نفسه» عین
«وجوده فی غیره» هست. اما از مقومات آن هم نیست. یعنی فصلش نیست، جنسش
نیست. عارض بر او است، خارج از ماهیّت او است و عارض بر او می‌شود.

قسم سوم؛ آنجایی است که این جزء تحلیلی

س: چرا این شرط را گذاشتند؟

ج: بله آقا؟

س: این شرط را چرا گذاشتند مقومات موضوعی است....

ج: حالا علتش روشن می‌شود. چون اختلاف دارند آقایان در جریان برائت عقلاً و نقلاً در این اقسام.

قسم سوم آنجایی است که جزء تحلیلی است. مستقل هم نیست، وجود مستقل ندارد اما من از قبیل عارض و معروض هم نیست بلکه داخل در ماهیّت است، مقوم ماهیّت است. مثلاً نمی‌دانیم گفته اعتق حیواناً حالا یا (اعتق که آنجا معنا ندارد)، مثلاً اذبح حیواناً یا گفته بقرّاً، اگر گفته باشد بقرّاً؛ خب آن جزء فصل بقر درحقیقت آن هم تحت امر واقع شده کأنّ، ولی این فصل وجود منحاّز ندارد، مستقل هم نیست و داخل در ماهیّت هم هست. یعنی نوع بقر شدن به آن فصل است. که آقای آخوند از اینها تعبیر کردند در کفایه به این، این‌جور تقسیم بندی مال مصباح الاصول است. آقای آخوند تعبیر کردند به این‌که عام و خاص است تارّة؛ یعنی حیوان عام است این خاص است مندرج تحت آن، مواردی که نمی‌دانیم حکم رفته رو عام یا روی مصداقی از او یا نوعی از او یا صنفی از او، این‌جور تعبیر کردند آقای آخوند. آقای خوئی اینها را به این شکل که همه اینها را اجزاء تحلیلیه قرار دادند. می‌گویند اجزاء تحلیلیه، اجزاء تحلیلیه سه قسم است. آقای آخوند فرمودند که تارّة عام و خاص است، این‌جوری است. تارّة مطلق و مشروط است. مثل اعتق رقبّة نمی‌دانیم رقبه است، یک وقت این را مطلق و مشروط قرار داده، مثل حیوان و انسان، حیوان و بقر، انسان و مثلاً یک صنف از او، اینها را عام و خاص قرار دادند. این‌جور تعبیر کردند. توی لسان مرحوم امام هم قدس سره شبیه آخوند تعبیر کردند و اینها. حالا ایشان این‌جوری تنظیم کردند؛ ما حالا چون مصباح الاصول بود به این شکل عرض کردیم که در مصباح الاصول تنظیم شده که.

س: آخه آن مطلق و مشروط که آخوند فرموده تفکیکش به آن قسم اول یک مقداری درواقع

ج: نه، فلذا ایشان دیگه با قسم او هم، یعنی آقای آخوند قسم اول را اجزاء قرار داده

س: می‌گویم ایشان کلمه مطلق و مشروط را به کار بردند این بر قسم اول هم صادق است لذا تفکیکش از آقای خوئی بهتر است. چون آن هم مطلق و مشروط است دیگه

ج: نه، آن نوع بالدقه برمی‌گردد. درحقیقت در اجزاء؛ قسم اوب را آقای آخوند قرار دادند که شکّی در جزئیّت شیء می‌کند

س: نه، نه، قسم اول این‌جا را که الان دارید می‌فرمایید

ج: آهان! قسم اول این‌جا؟

س: بله دیگه، آن هم مطلق و مشروط است دیگه؛ لذا

ج: بله، مطلق و مشروط است دیگه، داخل در آن می‌شود، داخل ...

س: تفکیک نمی‌شود. لذا جواب آقای خوئی بهتر است از این جهت که این دوتا از هم تفکیک می‌شود.

س: که این را آقای صاحب کفایه دو قسم کرده که دو قسم اول را کلاً می‌گوید مطلق و مشروط است. درست است؟

ج: همه‌اش را می‌گوید مطلق و ...

س: چه تقیّدش داخل باشد چه خودش داخل باشد و خارج از ماهیّت باشد. فرقی نمی‌کند

ج: بله، بله، فرقی نمی‌کند در نظر ...

س: قید داخل باشد یا خارج باشد تقیّد مهم است

س: آن وقت تقیّدش ثمره اگر داشته باشد کلام آقای خوئی افضل می‌شود دیگه

ج: حالا شاید روشن‌تر باشد کلام آقای خوئی بالاخره سه قسم شده این‌جا

س: این‌جا حاج آقا، داخل در ماهیّت است یا مقوّم؟ منظور از

ج: کجا؟

س: قسم سوم

ج: هر چه داخل مقوّم است داخل در ماهیّت است دیگه

س: نه، ماهیّت منظورتان طبیعت و موضوع است؟ یا نه، ماهیّت منظورتان مقوّم است؟ اگر منظورتان از ماهیّت طبیعت اعتناق رقبه مؤمنه، کل رقبه مؤمنه ماهیّت واجبه است، طبیعت واجبه است

ج: نه، نه، نه،

س: یک وقت هست نه، می‌گویید مقوّم مؤمن است، مقوّم طبیعت است، یک وقت هست می‌گویید داخل در طبیعت است

ج: نه، این‌جا همان است که در منطق گفته می‌شود یا در معقول گفته می‌شود

س: خب پس بگویند مقوّم

ج: این اجزاء تحلیلیه‌ای که مقوّم است.

این سه قسمی است که داریم.

اما قسم اول؛ قسم اول که درحقیقت منشأ شرطیّت یا جزئیّت تحلیلی یک امر خارجی منحاز است که وجود مستقل دارد. اما تقیّد واجب به او درحقیقت جزء است. مثل همین ستر، ستر یک کار دیگر خارجی است و نماز مقیّد به او شده، در این‌جا، در این‌که آیا

برائت، حکم، وظیفه چیه اگر شک کردی؟ باید احتیاط کنی، یا می‌توانیم برائت جاری نکنیم. دوتا نظر وجود دارد حالا حداقل، یک نظر این است که این‌جا هم برائت عقلی هم برائت شرعی جاری می‌شود احتیاط لازم نیست بکنیم. که این ذهب الیه المحقق الشیخ قدس سره و محقق خوئی و مرحوم امام قدس سره.

نظر دوم این است که این‌جا برائت عقلی جاری نیست ولی برائت شرعی جاری است که نظر آقای آخوند قدس سره هست. حالا آقای خوئی اول دلیل جریان برائت عقلی و شرعی را که بیان نظر خودشان است استدلالش را بیان کردند. ولی ما استدلال آن‌ها را مقدم می‌داریم چون در فهم استدلال قائلین به برائتین دخالت دارد، روشن‌تر می‌شود که آن‌ها چی گفتند و چرا این‌جا را با بحث قبل که اجزاء خارجی باشد جدا کردند؟ نظر آقای آخوند قدس سره که عبارت‌شان در کفایه؛ فرموده که «ینبغی التنبیه علی أمور: الأول: إنه طهر مما مرّ حال دوران الأمر بین المشروط بشیء و مطلقه، و بین الخاص كالإنسان و عامّه كالحيوان، و أنّه لا مجال هاهنا للبراءة عقلاً، بل كان الأمر فیهما أظهر»، چون ایشان در آن قبلی هم گفتند برائت عقلی جاری نمی‌شود. این‌جا هم می‌گویند برائت عقلی جاری نمی‌شود و این‌جا می‌گویند اظهر است عدم جریان برائت عقلیه از آن‌جا «فإنّ الانحلال المتوهم فی الأقلّ و الأكثر لا یکاد یتوهم هاهنا، بداهة أنّ الأجزاء التحلیلیّة لا تکاد یتّصف بالّلزوم من باب المقدّمة عقلاً، فالصلّاة مثلاً فی ضمن الصّلاة المشروطة أو الخاصّة موجودة بعین وجودها، و فی ضمن صلاة أخرى فاقدة لشرطها و خصوصيّتها تكون متباینة للمأمور بها، كما لا یخفی نعم لا بأس بجریان البراءة التقلية فی خصوص دوران الامر بین المشروط و غیره دون دوران الامر بین الخاص و غیره» مثل حیوان و انسان نه، برائت شرعی هم جاری نمی‌شود اما در مثل اعتق رقبه، رقبه مؤمنه جاری می‌شود.

خب، فرمایش آقای آخوند این است که در این‌جا جریان برائت توقف دارد بر این‌که ما اقل و اکثر درست کنیم و علم اجمالی‌مان منحل بشود به این‌که این اقل را می‌دانیم واجب است. اکثر را شک داریم برائت جاری می‌کنیم در اکثر. این اقل و اکثر در این‌جا قابل تصور نیست ولو آن‌جا توهم می‌شد. اما این‌جا قابل تصور نیست. چرا؟ چون در گذشته ما اجزاء داشتیم، تکبیر داشتیم، قرائت داشتیم، سوره داشتیم، چه داشتیم چه داشتیم، این‌ها هر کدام وجود جداگانه‌ای داشتند و می‌توانستیم بگوییم که این کل که می‌خواهد تشکیل بشود از این‌ها می‌خواهد تشکیل بشود. این‌ها مقدمات دارند. آن وقت می‌گفتیم که مثلاً این ده‌تا جزء باید حتماً یا خودش اگر واجب است خب وجوب استقلالی دارد. اگر یازده‌تا جزء واجب است این ده‌تا مقدمه درست شدن یازده‌تا است پس وجوب مقدمی دارد. گفتیم پس بنابراین این ده‌تا حتماً واجب است إما بوجوب نفسی إما بوجوب مقدمی. پس این می‌شد؛ اقل می‌شد مسلم الوجوب، آن اکثر می‌شد مشکوک الوجوب، آن علم اجمالی ما منحل می‌شد نمی‌توانستیم بگوییم إما این واجب است و إما آن، نه، این واجب! شک فقط نسبت به مشکوک می‌شد.

س: عقلی را فقط از باب مقدمه گرفتید

ج: عبارتش را که خواندم برای همین بود که فقط تقریر آن‌جا را و فقط این‌جا از باب مقدمه است البته حالا می‌گوییم؛ فرقی نمی‌کند. ولی ایشان حالا توی عبارت روی این ترکیب کرده، خب در اجزاء تحلیلیه مقدمات معنا ندارد که، اتحاد دارند. یکی هستند در خارج؛ دوتا نیست که این مقدمه بر آن باشد یا یک مجموعه باشد. اتحاد وجودی دارند. دیگه چیزی مقدمه وجود آخر نیست در این‌جا، اتحاد دارند بلکه بالاتر از اتحاد، عینیت دارند

فلذا گفت متحد هستند بل عین هستند. در اتحاد دو چیز لافل تصور می‌شود. بعد می‌گوییم حالا این‌ها متحد هستند. دوتا متحد شدند. اما عینیت اصلاً... رقبه مؤمنه؛ خب این دیگه رقبه‌اش جدا، مؤمنه‌اش جدا، عین هم است، همین است دیگه، شارع اشاره می‌کند می‌گوید این رقبه مؤمنه است. این‌جا او رقبه است، آن‌جا او مؤمنه است که نیست که، این یک وجود است. چون یک وجود است نمی‌توانیم بگوییم این بخش آن حتماً وجود دارد، این بخش آن مشکوک شده. بنابراین به خود این رقبه، رقبه مؤمنه که نگاه می‌کنیم این‌جا دو چیز نداریم. این رقبه مومنه را با رقبه کافره بسنجیم؛ این رقبه این‌جا غیر از رقبه آن‌جا است، تغایر دارند. چون با هر فردی، با هر نوعی، با هر صفت و موصوفی یک طبیعت جدا است، مثل ابناء و آباء است. هر کدام جدا جدا است دیگه، همین طور که رقبه‌ای که این‌جا است آن‌جا هم باشد، هم این‌جا باشد، هم آن‌جا هم باشد. آن رقبه‌ای که این‌جا است با این متحد است، این رقبه‌ای که این‌جا است با آن متباین است. «فأین قدر المتيقن»؟ که بگوییم این وجوب، بالاخره این قدر متیقن است که واجب است چه به وجوب نفسی چه به وجوب مقدمی، اگر از وجوب مقدمی هم ما صرف نظر بکنیم که ولو در متن کفایه نیامده باز همین جور است. وجوب استقلالی و وجوب ضمنی، خب وقتی اتحاد است، یکی است، باز کجایش بگوییم حتماً این یا وجوب استقلالی دارد یا وجوب ضمنی دارد. به چی اشاره کنیم بگوییم این یا وجوب استقلالی دارد یا وجوب ضمنی دارد؟ دو چیز نیست. اگر به خودش توجه کنیم. اگر خودش را مقایسه کنیم با دیگری، آن‌ها هم که متعدد است اصلاً و متباین است. این منشأ فرمایش آقای آخوند است و کسانی هم که می‌گویند این‌جا برائت عقلیه جاری نمی‌شود چون انحلالی در کار نیست.

خب حالا کسانی که می‌خواهند بگویند برائت این‌جا جاری می‌شود حرف‌شان این است؛ می‌گویند شما رفتید مقام امتثال و خارج را محاسبه می‌کنید. توی عالم تحقق، توی مقام امتثال آره، اما ملاک در تحلیل قانون و تشریعات؛ مقام امتثال نیست، مقام جعل است. توی مقام جعل ما نمی‌دانیم؛ آن‌جا مولا درحقیقت رقبه را در نظر گرفته و ام آورده روی آن علی الاطلاق یا رقبه را مقید کرده به مؤمنه؟ رقبه‌ی لایشرط را در نظر گرفته یا رقبه‌ی به شرط ایمان را در نظر گرفته؟ پس توی مقام جعل، توی مقام قانون‌گذاری که آن‌جا را باید ملاحظه کرد نه مقام تحقق و خارج که شما ملاحظه می‌کنید می‌گویید عینیت دارد؛ دوتا نیست. ما آن‌جا را باید ملاحظه کنیم. وقتی آن‌جا را ملاحظه کردیم امرش دائر است بین این‌که علم اجمالی پیدا می‌کنیم یا رقبه را نظر کرده مطلقاً دیگه قید به آن نرده یا رقبه مؤمنه را ملاحظه کرده امر برایش آورده. وقتی این‌جور شد عین حرف قبل ما این‌جا تکرار می‌شود. قبلاً چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم این‌جا برائت جاری می‌کنیم از آن قید زائد، از این‌که تقیید کرده، از این برائت جاری می‌کنیم و این برائت لایعارض با برائت آن‌طرف، چرا؟ چون آن اطلاق است. اطلاق که ضیقی ندارد که برائت بخواهد از شارع جعل بکند، ترخیص بخواهد بدهد.

س: به بیان انحلال حکمی دارید تصحیح می‌کنید الان؟

ج: قهراً این انحلال همان انحلال حکمی است دیگه

س: یعنی به بیان مقدمیت و استقلالیت و ضمنیت نمی‌توانید درست کنید؟

ج: نه دیگه، چون به خارج، چون آن جوری باید بگوییم دیگه

س: آن بیان هم نمی‌توانید مثلاً بگویید که وقتی که ما نظرمان به عالم خارج و معنونات

نبود بلکه به عالم جعل و عناوین بود برای تحقق عنوان رقبه مؤمنه رقبه به شرط لابشرط

ج: نه دیگه در خارج، ببینید؛ در خارج مقدمیت یعنی وجود این مقدمه بر وجود، وقتی عینیت بود چه چیز مقدمه بر چه؟ عینیت است دیگه

س: می‌خواهم استفاده کنم از فرمایشات حضرت‌عالی که می‌فرمایید وقتی نظر به عالم جعل و عناوین بود برای تحقق طبیعت و عنوان مجعوله نه تحقق خارجی؛ تحقق عنوانی، برای تحقق عنوان مأموژه خود رقبه مقدمه داخلیه است برای رقبه مؤمنه و همین طور خود جنس که حیوان باشد مقدمه است برای تحقق نوع

ج: نه

س: چرا نه؟

س: خارج که نیست که

س: تحقق عرض.... کردم؛ تحقق عنوانی

ج: تحقق عنوانی یعنی چه؟

س: یعنی این که وقتی من می‌خواهم تصور بکنم، چه‌طور ما می‌خواستیم ما وقتی تعریف بکنیم نوع را لازمه‌اش این بود که جنس را به علاوه فصل بیاوریم و می‌گفتند جنس و فصل همان ماده و صورت است لابشرطه، این‌جا هم همین است. مقدمیت عنوانی یعنی تحقق العنوان، تحقق العنوان المجعول، وقتی من می‌خواهم «رُفع ما لایعلمون» را به آن تمسک بکنم درواقع می‌گویم آیا شارع مقدس جعلی نسبت به این مرکب و عنوان مرکب دارد یا نه؟ من کاری به امثال ندارم. من مالم است جعل را ...

ج: خیلی خب، این‌ها رفتند آن‌جا را نگاه کردند.

س: من هم همین را عرض می‌کنم.

ج: حرف‌هایی که می‌زدند، حالا می‌گوییم، آقای آخوند فرمود دیگه، فرمود برائت عقلیه نیست ولی برائت شرعیه جاری می‌شود.

س: عرض ما، نه، خب چیز هم همین طور است.

ج: «رفع ما لایعلمون» می‌فرمایید جاری می‌شود.

س: قبح عقاب هم (عذرخواهی می‌کنم) قبح عقاب هم همین طور است. قبح عقاب بلایان هم می‌گوید ما می‌خواهیم عقاب را نسبت به چه چیزی بگوییم عقاب بلایان است؟ بیان نسبت به جعل است. حالا؛ بیان نسبت به جعل؛ ما وقتی می‌خواهیم مقام جعل را عین مقام امثال بیایم محاسبه بکنیم عالم طبیعت و عناوین را داریم بررسی می‌کنیم. عالم طبیعت و عناوین هم تحقق عنوان مجعوله عنوانیه برای اعتق چیست؟ مقدمه‌اش اصل رقبه است. حتی و همچنین در جنس و فصل هم همین طور است. برای این‌که من یک کلی نوعی را تصحیح بکنم اول باید جنس را بیاورم به علاوه فصل، پس بنابراین مقدمیت حتی وقتی نظر کردی به مقام جعل؛ بیان مقدمیت هم، اشکال دارد بیان

مقدمیت؛ کاری نداریم. بیان مقدمیت هم می‌شود کرد. فقط به انحلال آقای خوئی هم که حکمی بود نیاز نیست تمسک بکنیم.

ج: ببینید؛ آن مقدمی آن چیز دیگری است. آن مقدمیت برای تصور مولا است.

س: نه برای تحقق

ج: نه برای تحقق عبد

س: نه، تحقق عبد در مقام جعل یا در مقام

ج: مولا وقتی می‌خواهد بگوید رقبه مؤمنه؛ خب باید رقبه را تصور کند بعد مؤمنه را به آن بچسباند.

س: آقا، شما که

ج: او، به آن کار نداریم. آن وقت اگر شما خواستید باید بروید به لحاظ؛ آن جور، حرف‌های آن جور

س: من اصلاً نخواستم امر مولا را تصور کنم. من که می‌خواهم حرف مولا را بفهمم در مقام جعل، چه طور شما می‌آید حرف انحلال حکم را می‌زنید؟ می‌گویید من نمی‌دانم شارع جعلش مطلقاً است یا مقیداً است؟ مطلق را که نمی‌توان در آن برائت جاری کرد. یک طرف می‌ماند که آن امکان برائت دارد و آن حالت تقیّد است؟ این بیان را داشتید خب که در اجزاء خارجی هم داشتید همین را در همان مقام جعلی که من می‌خواهم بفهمم جعل شارع چه طور است می‌آییم می‌گوییم. می‌گوییم من می‌فهمم قطعاً مطلق رقبه را شارع خواسته است و می‌فهمم مطلق رقبه عنواناً مقدمه است برای تحقق عنوان رقبه مؤمنه کما این که عنواناً حیوان مقدمه است برای تحقق عنوان انسان؛ فلذا من می‌گویم در هر حال این حیوان یا رقبه مقدمه است برای تحقق عنوان و من این را می‌فهمم. شک می‌کنم نسبت به زائدش

ج: تحقق عنوان چیه؟

س: تحقق عنوان همان چیزی که تحقق عنوان مطلق و مشروط شما دارید از آن برائت ...

ج: نه، ما می‌گوییم رقبه مقیّد شده یا نه؟ عنوان دیگری نداریم که.

خب این بیان آقای خوئی قدس سره؛ می‌گوید طبق ماذکرنا در آن قبل؛ عین آن همین جا هم جاری می‌شود دیگه می‌گوییم که چی؟ می‌گوییم امر دائر...

س: آخه ایشان، ایشان هم انحلال حکمی را

ج: بله، در انحلال حکمی دیگه، بله، بله

س: آقای خوئی، (من عذرخواهی می‌کنم) آقای خوئی توی انحلال اجزاء بیان انحلال استقلالی توی ذهنیت را هم قبول داشت. فقط انحلال تقیّد ...

ج: نه، باشد، خیلی خب

س: پس اگر گفته همان را جاری می‌دانیم آن را هم جاری می‌داند

ج: نه، نه، نه،

س: جاری می‌داند توی اجزاء دیگه، حالا متنش را بفرمایید ببینید چه می‌گوید

ج: خیلی خب.

پس ایشان می‌گوید هر حرفی که آن‌جا زدیم این‌جا هم هست. حرف همین بود که امر در، دوران امر این‌جا بیان اطلاق و تقیید است که آن لایشرط است این مقیّد است. خب از لایشرط که نمی‌توانیم اصل جاری کنیم نسبت به آن اصل مرخص؛ چون ضیق نیست نسبت به آن؛ پس آن‌طرف اصل ندارد اما در تقیّد که ضیق هست اصل داریم. پس اصل بلامعارض داریم. فی‌مکن الاكتفاء به همان عنق رقبه. این فرمایش ایشان بود.

فرموده است که (حالا برای این‌که حضرت‌عالی هم ... فرموده: «و الحكم في هذا القسم هو ما ذكرناه في دوران الأمر بين الأقل والأكثر في الأجزاء الخارجية من جريان البراءة عقلاً و نقلاً، فإنّ الأقل المتيقن الذي تعلّق التكليف به أمره دائر بين الاطلاق و التقيد» یعنی رقبه که مسلم امر به رقبه خورده، این امرش دائر است بین اطلاق و تقیید «فتجرى أصالة البراءة عن الاشتراط و لا تعارضها أصالة البراءة عن الاطلاق، لعدم كون الاطلاق ضيقاً على المكلف، فلا يكون مورداً للبراءة في نفسه، و يجرى في المقام جميع الاشكالات المتقدمة و الموانع من جريان البراءة» که آن‌جا چندین مانع ذکر شد و جواب دادیم «و الجواب عنها هو ما تقدّم حرفاً بحرف، و لا حاجة إلى الاعادة».

س: آن‌ها که قبول ندارند

ج: حالا عرض می‌کنم، حالا این، پس بنابراین اگر این‌جوری گفتیم که خب این‌جا هم همان حرف‌ها جاری می‌شود. آن بیان دیگری هم که آن‌جا داشتیم که حالا ایشان نفرمودند آن بیان دیگر هم می‌شود این‌جا آورد کسانی که به این شکل نمی‌گفتند و می‌گفتند که چون درحقیقت این موارد برمی‌گردد به همان قبل، چون وقتی شک در اشتراط می‌کنیم، مثلاً اشتراط ستر، این درحقیقت شک می‌کنیم که آیا تقید جزء هست یا جزء نیست؟ وقتی در تقیّد شک می‌کنیم این جزء هست یا جزء نیست درحقیقت نمی‌دانیم آن امری که آمده است انبسط علی التقید أم لا؟ می‌دانیم یک امری از طرف مولا آمده روی این متعلق، آن‌جا چه‌جوری می‌گفتید؟ می‌گفتید امر آمده روی این اجزاء، نمی‌دانیم پَر این امر منبسط شده سوره را هم بگیرد یا قنوت را هم بگیرد یا نه؟ تا آن‌جا که می‌دانستیم این امر آمده پَرش گرفته خب می‌گفتیم برائت ندارد باید بیاوریم و مازاد بر این را نمی‌دانیم امر آمده یا نه؟ هم اگر بخواهیم به انحلال حقیقی توجه کنیم انحلال حقیقی پیدا می‌شد که این می‌دانیم واجب است آن را شک داریم، هم اگر کسی به انحلال حقیقی این‌جا توجه نکند و بخواهد بگوید ما انحلال کار نداریم به جریان اصل بلا معارض کار داریم، خب اصل بلا معارض هم این‌جا داریم، چون این‌که اصل نمی‌توانیم در آن جاری کنیم، می‌دانیم امر روی آن هست ...

س: به عنوان یک شمول یا متعلق خارجی‌اش

ج: بله؟ نه متعلق خارجی نیست همان در مقام ...

س: جعل و امکان

ج: بله بله می‌دانیم امر مولا، یعنی می‌دانیم بله؟

س: حالا عرض بنده که رد کردید با ... فرقیش چی هست؟ خب ما همین را عرض کردیم، ما عرض کردیم که ما استقلالاً ام ضمناً جعلاً عنواناً شما می‌دانید جزئی‌اش را؟ جز‌اش را نمی‌دانید ...

ج: شما فرمایش‌تان در مقام بود که آن جور، یعنی کائنه یک‌جوری بیان، و الا صبر باید بکنید؛ خب آن یک بیان است آن سر جای خودش، آن آقای دارد آن بیان را می‌گوید ...

س: عین بیان آن‌جا را در این‌جا تطبیق کردم ...

ج: نه می‌دانم

س: بحسب مقام جعل، شما هم دارید عین آن بیان را در ...

ج: مگر ما آن‌جا داشتیم کل مطلب را می‌گفتیم؟ ما داشتیم مطلب محقق خوئی را می‌گفتیم ...

س: آهان پس قبول داشتید ...

ج: گفتیم بابا ایشان این جور استدلال کرده، گفته حرفی که ما آن‌جا زدیم این حرف‌مان این‌جا هم می‌آید ...

س: آهان آخر من بعد از شما سؤال کردم گفتم این فقط بعد انحلال حکمی است؟ فرمودید بله بعد اشکال کردید ...

ج: نه انحلال حکمی یعنی آقای خوئی ...

س: آهان آقای خوئی را می‌فرمودید

ج: بنابراین حالا چه به آن بیان و چه به این بیان که ما آن‌جا این بیان دوم را تقویت می‌کردیم، می‌گفتیم ما کار به اطلاق نداریم، ما این قضیه‌ی منفصله و این را لازم نداریم این‌جوری بیان بکنیم. ما می‌گوییم وجداناً وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم این را می‌دانیم واجب است، این امر مولا به آن خورده، این‌جا هم شک داریم امر مولا به آن خورده یا به آن نخورده، خب آن‌که می‌دانیم امر مولا به آن خورده پس يجب علینا که متعلقش را بیاوریم به حکم عقل. این را هم شک داریم امر مولا به آن خورده یا نه؟ مثل شبهه‌ی بدویه اصلاً می‌شود دیگر، چون انحلال پیدا می‌کند واقعاً، برائت جاری می‌کنیم هم عقلاً هم شرعاً اگر برائت عقلیه را قائل هستیم، اگر هم نمی‌دانم حق الطاعه‌ای هستیم که خب نه، مگر برائت عقلانی که البته یادمان رفت آن قبلاً هم برائت عقلانی را بگوییم، برائت عقلی جاری، برائت عقلانی جاری است چون در عقلاء برائت جاری می‌کنند و

س: با حفظ مبنای آخوند این اشکال آقای خوئی وارد است؟

ج: بله؟

س: با حفظ مبنای آخوند در این که متعلق احکام خارج است و عناوین فقط اسمائی هستید برای ... به خارج.....

ج: ببینید نه، به خارج است یعنی اگر بخواهد خارج واقعی را بفرماید که خیلی بعید است ...

س: ایرادش هست آن دیگر، امام هم همین طوری ...

ج: و الا بله، اگر کسی بخواهد بگوید خارج است بله.

س: اشکال تمایز آقای آخوند را الان چی

ج: ولی خارج دیده شده است به قول آقای شاهرودی ...

س: یعنی آن اشکالات وارد نیست که امام این ها وارد کردند؟

ج: بله؟

س: که خارج یعنی قبل تعلفش که وجوب ندارد بعد از

ج: بله شاید اگر بگوییم مقصودشان این است؛ نه وارد نیست..

س: حرف آخوند می خواست همین جواب شما را حرف آخوند می گفت که آقا در آن ماهیات اجزاء تحلیلیه وقتی من می خواهم قیاس کنم رقبه ی مؤمنه را نسبت به رقبه ی مطلقه که کافره را هم شامل می شود، این جا غیر از، این جا دیگر نمی توانید بگویید که من حتماً مطلقه ام را شامل شده، یعنی کأن رقبه ی مطلق را شامل شده پس می توانم بروم کافره را بیاورم، نمی دانم رقبه ی مؤمنه را شامل شده یا نه؟ که این جا آن جا تباین است. توی قبلی می گفتیم قطعاً از نیت و تکبیر تا غیر سوره، چه سوره جزء آن باشد چه سوره جزء آن نباشد قطعاً گرفته، پس چه اقل واجب باشد چه اکثر واجب باشد می دانیم این تحت دلیل است؛ اما در این جا نمی توانیم بگوییم اگر مطلق رقبه بود، رقبه ی کافره را هم شامل شد نمی توانیم بگوییم حتماً تحت دلیل است. توی قبل این طور می فرمود، می فرمودید مطمئن هستیم این قدر را گرفته نمی دانیم انبسط الیه الی المشکوک أم لا؟ ایشان جواب آقای آخوند با این حرفش که گفت در اجزاء تحلیلیه حالت حالت تباین است نه حالت حالت عام و خاص باشد، حالت حالت تباین است یعنی همین حرف را می خواهد بزند که می گوید نزید این حرف را که آن جا می زدید که می گفتید که من می دانم، از تکبیر تا غیر سوره را شامل شده چه امر به مطلق باشد چه امر به مقید باشد. نمی دانم سوره را هم خواسته یا نه؟ خب پس می دانم این وجود دارد إما استقلالاً إما ضمناً اما نمی دانم آن دارد یا نه؟ توی این جا نمی توانیم این حرف را بزنیم ...

ج: چرا دیگر، ببینید اگر شما باز این جا نظر خارج بکنید ...

س: نظر خارج مارج هم نداریم، نظر به همین حالت تباینی داریم، می گوید آقا شما از کجا می دانی مطلق رقبه؟ یعنی رقبه ی کافره، رقبه ی کافره را من می دانم، این جا نمی توانی مثل قبلی بیایی بگویی من می دانم از تکبیر الاحرام تا غیر از سوره، این ها توی حرف

قبلش حل می‌کردیم، می‌گفتیم بله این عالم جعل را نظر بکنیم می‌توان این حرف را زد، این حرف قبلاً می‌زدیم، الان که داریم دقیق تصور می‌کنیم می‌گوییم این حرف را توی عالم جعل هم نمی‌توانیم بزنیم ...

ج: چرا؟

س: عالم جعل هم من نمی‌توانم بگویم مولا قطعاً رقبه‌ی مطلقه رقبه‌ای که کافره را شامل بشود خواسته. کما این‌که در انبساط می‌گفتید، می‌گفتید می‌دانم از تکلیف تا غیر از سوره را خواسته ..

ج: نه شما در عالم جعل می‌دانید مولا رقبه را در نظر گرفته ...

س: نه نمی‌دانم چون تغایر است...

ج: نه نه در وجود تغایر دارد...

س: خب عیب ندارد در وجود تغایر است که الان ...

س: جریان اقل و اکثر ارتباطی شد دیگر ...

س: آره بله کأنّ می‌خواهد همین را بگوید احسنت! یعنی می‌خواهد بگوید که... توی حالت قبلی که اجزاء خارجی است وقتی اکثر را می‌گفتی قطعاً اقل یجمعه و یصدق علیه، اما این‌جا اگر اکثر را بگویی لا یصدق علیه...

ج: نه آقای عزیز ...

س: نظر آقای آخوند این است؟

ج: این است که آقای آخوند فرمود این‌ها متحد هستند و عینیت دارند ...

س: آن به خاطر اشکال انحلال است ...

ج: جواب این است کجا عینیت دارند؟ اما در مقام تصور مولا چکار می‌کند؟ رقبه را تصور می‌کند نمی‌دانیم رقبه را که تصور کرد آیا مؤمنه بودن را صفتش قرار داد؟ مقید به آن کرد یا نه؟ پس بنابراین در مقام جعل مسلم رقبه را حکم می‌آورد روی آن، حالا یا مقیدش می‌کند به مؤمنه یا نمی‌کند. خب پس علم اجمالی پیدا می‌کنیم که یا رقبه را در نظر گرفته، مقید به شیء‌ای نکرده یا نه، رقبه را مقید کرد. خب پس علم اجمالی داریم که یکی از این دو کار است، یکی از این دوتا هست. نسبت به این‌که اگر رقبه را در نظر گرفته و مقید نکرده برائت ندارد، اگر مقید کرده باشد شک داریم که ... برائت جاری می‌کنیم.

س: خب حرف آقای آخوند همین است، حرف آقای آخوند این است که ...

س: دیگر حرفی باقی نمی‌ماند ...

س: حرف کامل باقی می‌ماند، می‌گوید وقتی که شما رقبه با رقبه‌ی مؤمنه حالتش تباین است ...

ج: بابا در خارج نه

س: عیب ندارد عیبی ندارد، شما که نمی‌توانید جعلی را شارع از ما بخواهد بدون نظر الی الخارج. آقا بیان انحلال حقیقی شما مگر این نبود که می‌فرمودید که از تکبیر تا غیر سوره من می‌دانم واجب است و می‌دانم ...

ج: این‌جا هم همین است ...

س: نه این‌جا نمی‌دانم ...

ج: این‌جا می‌دانم

س: آقا این‌جا برعکس است، این‌جا من اگر اکثر را بروم اخذ، عذرخواهی می‌کنیم مطلق را بروم اخذ بکنم، رقبه‌ی مطلقه را بروم کافره را بیاورم این‌جا نمی‌توانم بگویم به حضرت عباس مقیده در آن داخل شده، این‌جا برعکس است ...

ج: نه ...

س: این شبهه هست که ایشان دارد تصریح می‌کند این را جواب بدهید ...

س: حاج آقا فقط سؤال که این‌جا می‌ماند این است که نسبت به لحاظ و تصور مولا برائت جاری می‌شود؟

ج: بله؟

س: نسبت به لحاظ ... با این بیانی که شما می‌فرمایید ..

ج: نه به لحاظ کاری نداریم ...

س: پس شما که هنوز لحاظ ...

ج: نه نه

س: مولا این‌گونه، من می‌دانم فرمایش شما قابل به بیان دیگری هم هست ولی این‌طور نباید بیان بکنیم که مولا این‌گونه تصور کرده است که ... تصور مولا که برائت ندارد ...

ج: نه نمی‌گویند من تصور ...

س: اگر به لحاظ حکم باشد که

ج: نه نمی‌دانیم مولا حکمش آمده روی رقبه ...

س: آهان این‌طور باید بگوئیم، نگوئیم در مقام تصور ...

ج: بله آن مقدماتش هست بعد که بیاورد چه جور باید بکند؟ باید تصور بکند. حالا نمی‌دانم متعلق حکم خودش را رقبه قرار داده یا رقبه‌ی با قید قرار داده ...

س: نسبت به حکم مولا هست درواقع نه ...

ج: بله دیگر حکمش را، وجوبش را، امرش را روی رقیه آورده یا روی رقیه‌ی مؤمنه آورده در مقام جعل. پس این که روی رقیه آورده می‌دانم ولی نسبت به مازاد بر او نمی‌دانم، پس این امر مسلّم روی رقیه آمده توی این مقام، نه تنها توی مقام تحقق که ...

س: این را هم باید اضافه بکنیم که متعلق احکام کأنّ عناوین هستند دیگر ...

ج: بله متعلق امر خارج نیستند ...

س: این جا می‌دانید آقا مثل چی می‌ماند؟ مثل این می‌ماند که مولا از یک عبدش بخواهد که ماشین بسازد برایش خب؟ بعد این ماشین نداند ماشین کشاورزی است یا ماشین حمل و نقل و وسیله شخصی است. بگوید من که می‌دانم ماشین از من خواسته، این جا نمی‌دانم خواسته ماشین کشاورزی باشد برای درو که اصلاً یتباین مع اگر شرط بکند ماشین چی را؟ ماشین خصوص رفت و آمد را؛ این جا معنا ندارد زیاده، به این معنا که یتبئی وجود دارد یتبئی وجود دارد زیاده مشکوک است؛ این جا حالت نشان داده می‌گوید تباین است، در اجزاء تحلیلیه بین دو طرف ما تباین است نه اطلاق و تقیید به این معنا که بیایید بگویید که نسبت به تقید ما برائت جاری می‌کنیم یا نسبت به مطلق می‌دانیم جزماً، این جا نمی‌دانیم جزماً. شما فقط جواب می‌دهید که من کاری ندارم من این حرف را که مولا زده گفته ماشین را که شنیدم، می‌گوید بابا ماشین بینونیت آن به این است ماشین چهارچرخ و شش چرخ نیست که در دوتا چرخش که اجزاء خارجی باشد شک داشته باشیم، بین ماشین کشاورزی و ماشین حمل و نقل است. ماشین کشاورزی و حمل و نقلش کل شرایش وجود ماشین در فرض ترددش بین کشاورزی و حمل و نقل کل شرایشش تمنع دارند با هم، تخالف دارند. غیر از ماشین چهار چرخ و شش چرخ است که بگویی دوتا چرخ اضافه یک حالت تیقن چهار چرخ دارد ... در زیاده شک می‌کنی، این جا این جوری نیست اگر تردد ایجاد شد بین اجزاء تحلیلیه در شرایش وجودش تردد....

ج: حالا اگر شک دارید مولا گفته ماشین برایم بخر یا گفته ماشین مثلاً... حالا در یک جایی که این جور تصور گاهی قرائن است که مقصود که اصلاً به کشاورزی کاری ندارد ...

س: نه نمی‌داند ...

ج: حالا اما بله، یک آدمی است که ممکن است ماشین کشاورزی هم مقصودش باشد، می‌گوید نمی‌دانم مولا به من گفت ماشین بخر، نمی‌دانم ماشین سواری، ماشین مقصودش بود مطلق، سواری برایش بخری یا ماشین کشاورزی برایش بخری، هرچی برایش بخری مصداقش هست یا ماشین کشاورزی خواسته، نمی‌دانیم. این جا می‌گوییم آقا اصل ماشین که حتماً امر روی آن برده، ولی نمی‌دانم مقیدش کرده به کشاورزی یا نه؟

س: عقلاء این جوری نمی‌گویند، آخر چیزی به نام اصل ماشین وقتی، حاج آقا نکته ...

ج: آن توی خارج این جور است بابا توی مقام تصور به این که بخواهد متعلق امر قرار بدهد که این جور نیست...

س: حاج آقا نکته این است شما در همان مقام جعل هم وقتی دارید جعل، وقتی آن چه مجعول شارع هست را نگاه می‌کنید بما له مرأه للخرج دارید نگاه می‌کنید. عالم جعل می‌خواهد مرآت از خارج باشد، می‌خواهد....

ج: از شما سؤال می‌کنم ...

س: می‌خواهد مرآت باشد برای غرض مولا، ما چیزی در عالم جعل به نام عنوان نداریم که، ما که اگر هم ...

ج: از شما سؤال می‌کنم؛ شما کلی قابل صدق بر کثیرین دارید یا ندارید؟

س: داریم.

ج: دارید. خیلی خوب، حالا که دارید پس بنابراین یک چیزی است که می‌شود به آن صادق باشد به این هم صادق باشد، نمی‌دانیم امر شده به آن که هم بر این می‌تواند صادق باشد هم بر این، یا آورده روی یک چیزی که فقط بر این صادق است. و الا شما همه‌ی کلیات را که حساب بکنید الجزئی در خارج لا یكون کاسباً و لا مکتسباً. یعنی جزئیات و افراد چی هستند؟ متباینات هستند.

س: به بیان شما نمی‌شود، به بیان حضرتعالی نمی‌شود، چون بیان حضرتعالی این بود می‌گفتید من می‌دانم چه اقل باشد چه اکثر باشد توی تحلیل انبساط این را می‌گوییم، می‌گوییم چه اقل چه اکثر تیقن وجود دارد

ج: بله در مقام جعل، در مقام امر ...

س: مرآت است برای عالم

ج: مرآت هم نیست، اشتباه همین است مرآت هم نیست، نه مرآت هم نیست، این مثل وضع عام موضوع له خاص نیست...

س: مرآت که منظور من مشخص است ...

ج: نه بله، یک وقت می‌گویید ...

س: شارع می‌خواهد جعل کند ...

ج: نه یک وقع می‌گویید وضع عام موضوع له خاص است یعنی از ناحیه‌ی عام این‌ها را دارد... یعنی حکم را روی آن‌ها می‌آورد، یعنی حکم روی متباینات می‌رود، نمی‌دانم حکم روی آن رفته یا روی این رفته. اما اگر گفتیم نه وضع عام موضوع له خاص نیست، حکم می‌رود روی عام، حالا عام مقید یا عام مطلق ...

س: در مقام جعل همین جوری است ...

ج: در مقام جعل این جوری است. فلذاست آقای خوئی فرموده است که: «المراد من كون الأقل متيقناً، الموجب لانحلال العلم الإجمالي ليس هو المتيقن في مقام الامتثال، كي يقال إن وجود الطبيعي في ضمن المقيّد مباین مع وجوده في ضمن غيره، فلا يكون هناك قدر متيقن» اگر کسی این حرف را بزند «بل المراد هو المتيقن في مقام تعلّق التكليف و ثبوته. و لا ينبغي الإشكال في وجود القدر المتيقن في هذا المقام، فإنّ تعلّق التكليف بالطبيعي المرّدّد بين الإطلاق و التقيد متيقن» می‌دانم روی کلی که رفته اما کلی را قید زده به آن یا نه در آن‌جا در آن مقام نمی‌دانم «إنما الشك في خصوصية الإطلاق والتقييد

فتجرى البراءة عن التقييد بلا معارض على ما ذكرناه مراراً».

س: خب چرا باید حالا نظر به این بکند؟ چرا نباید نظر به حرفی که آخوند می‌گوید بکند؟
دلیل آقای خوئی به این‌که من فقط باید عالم جعل محضی بعده‌ای که هیچ نظری به خارج ندارد را نگاه کنم؛ آقای آخوند می‌گویند نخبیر عالم جعل هم می‌خواهد ...

ج: ما چون قانون مولا را می‌خواهیم ببینیم چیست.

س: قانون مولا برای چی؟ برای عمل نه وقفه‌ی محضه

ج: آقای عزیز بعد از این‌که قانون را فهمیدم حالا همان قانون فهمیده شده را می‌خواهم محقق کنم ...

س: ما حرف آقای خوئی را فهمیدیم، ادراک کردیم، حرف آقای آخوند را هم ادراک کردیم، اما نه می‌توانیم این حرف را جزماً بزنیم نه آن را می‌توانیم جزماً بزنیم. دلیل می‌خواهد هرکدام

ج: بله درست است ..

س: ما از روی دلیل الان می‌خواهیم که چرا آن را رد کنیم؟

ج: بله، دلیل ردمان این است که مقام امتثال مترتب بر مقام جعل است، بعد از این‌که مقام امتثال بعد از این ... الان شما ...

س: مرآت هستند ...

ج: نه شما وقتی نماز بی‌قنوت هم بخوانید یقین می‌کنید همان که مولا خواسته آوردید؟

س: یقین می‌کنم مولا

ج: نه یقین نمی‌کنی آن‌که مولا خواسته آوردی فی الواقع ...

س: نشد نشد لا بشرط است، شیخنا لا بشرط است فی الواقع کار ندارم ولی می‌دانم غیر از قنوت را قطعاً خواسته، اما در بین چیزی که در شرایش وجودش تخالف و تمناع و تباین است نمی‌توان آن‌جا بفهم که من قطعاً آن مقدار را خواسته شارع از من یعنی اکثر را خواسته یا نه؟ این بیان را نمی‌توان گفت ...

س: حاج آقا جوابش ... متعلق احکام به عناوین هم می‌شود ...

س: شیخ متعلق احکام ... یک حرف کلی است چه ربطی به مقام دارد؟ شما می‌گویید آقا من قطعاً می‌دانم رقبه اگر کافر هم بیاورم شارع خواسته از من. من ممثل هستم به همین مقدار، نمی‌توانی بگویی ممثل هستم به همین مقدار، چون تمناع دارد با جمع ...

ج: آقای، از شما سؤال می‌کنیم، ببینید وقتی حیوان، انسان مثلاً بقر آن‌جا هست غنم هم آن‌جا هست، الان حیوانی که آن‌جا هست غیر از حیوانی هست که این‌جا هست، حیوانی که این‌جا هست غیر از حیوانی است که آن‌جا هست. این درست است؟ خیلی خب، شما این‌جا نظر می‌کنید اما عنوان حیوان، این چی؟ این در هر دو جا هست یا نیست؟

س: آن‌ها را فهمیدیم حاج آقا

ج: خیلی خب حالا صبر کنید، حالا آقای خوئی حرفش این است که ما در آن مقام باید ببینیم حکم رفته روی حیوان، قانون ببینیم چی هست؟ قانون این است که حکم رفته روی حیوان که اگر روی آن رفته باشد چه این‌جا، چه این فرد را آورده چه آن فرد آورده باشد صادق است. شما می‌فرمایید که ما ...

س: من نمی‌گویم آخوند می‌گوید ...

ج: آخوند، شما مقرر، سید مقرر آخوند است که شما می‌گویید آقای آخوند حرفش این است که من اصلاً آن چیزی که امر روی آن رفته نمی‌دانم این است یا آن که این‌ها متباین هستند

س:

ج: آهان بله چون شما به خارج نگاه می‌کنید، حیوانیتی که ...

س: نه نه حاج آقا نفرمایید من این را چندبار دارم جواب می‌دهم، ما نمی‌خواهیم بگویم امتثال را من دارم ملاحظه می‌کنم، نه، من وقتی هم که می‌خواهم بفهمم مولا چه چیزی را ارائه کرده است وقتی که این چیزی که ترددش بین دو امر متباین است و تیقن حالت متیقنی ندارد نمی‌توانم بگویم شارع قطعاً این را خواسته چرا؟ چون هرآن‌چه که در لسان جعل و عنوان می‌گوید مرآت از آن چیزی است که در خارج می‌خواهد محقق شود ...

ج: مرآت، آقای عزیز ...

س: حتی آن‌هایی که می‌گویند احکام برای عناوین است عناوین به خودی خود که تعلق تکلیف ندارند، این‌ها به‌خاطر این‌که مرآت برای

س: باشد فرضاً هم باشد مسأله ...

س: ... خب پس عالم جعل و اراده که شارع از من چیزی را می‌خواهد نمی‌توانم بگویم شارع قبلاً این چیز را از من خواسته، نمی‌دانم آن چیز هم کنارش زائد خواسته یا نه؟ این

ج: خب بله دیگر، شما حرف‌تان را می‌گویید آن چیزی که مولا در نظر گرفته نمی‌دانم فقط ینطبق بر این ...

س: نه فقط ینطبق مراد شارع ...

ج: مراد دیگر پس ...

س: مراد توی قانونش

ج: مراد، بابا مراد شارع در مقام جعل آیا چیزی است که فقط این مصداقش هست یا چیزی است که فقط آن مصداقش است؟ می‌گویم آقا آن چیزی که در مقام جعل است هم این می‌تواند مصداقش باشد هم آن می‌تواند مصداقش باشد. بله وقتی توی خارج پیدا

شد این آن نیست آن این نیست؛ اما آن چیزی که حکم روی آن هم بر این صادق است هم بر آن صادق است. پس آن چیزی که در مقام جعل، مولا حکم روی آن آورده محتمل است این باشد که هم اگر این جا باشد هم آن جا باشد صادق است که این از این برائت نداریم و ممکن است در مقام جعل حکم روی یک کلی‌ای برده باشد با یک قیدی که فقط فردش این است. پس این مشکوک است آن مسلم است پس این برائت جاری می‌کنیم نه این جور نمی‌گوییم طبق آقای خوئی. این برائت دارد آن برائت ندارد، چون لا بشرط است، آزادی است اگر آن جور باشد برائت نداریم؛ اگر هم باز بنحو سابق بخواهیم بگوییم می‌گوییم در این مقام نمی‌دانیم آن چیزی که مولا تصور کرده و حکم آورده روی آن، آن متصورش ..

س: بگوییم قانون مولا، قانون مولا این مقدار می‌گوییم قانون است این مقدار زائد را نمی‌دانیم قانون است یا نه؟

ج: آن آیا این تقید هم مثل سوره مثل فلان، این تقید هم جزء آن هست یا نه؟ این یک مسأله.

یک جواب دیگری هم که این جا خوئی می‌دهد به آقای آخوند این است که هیچ فرقی بین این جا و گذشته نیست. حالا این را در قسم ثانی می‌فرمایند. دیگر حالا ما چون این حرف‌ها را زدیم همین جا این را هم بگوییم بعد آن جا ... و آن این است که همه جاها که شما شک در جزء خارجی می‌کنید، جزء خارجی دو حیث دارد، مثلاً می‌گویید قنوت جزء نماز هست یا نه؟ این قنوت همین جا دو حیث هست، یکی این که این قنوت بما این که یک فعل است یک علم خارجی هست جزء نماز هست یا نیست؟ یکی دیگر این است که آیا آن بقیه‌ی اجزاء مقید به این هست یا نیست؟ یعنی شرط چون در واجبات ارتباطی همین جور است دیگر، تکبیرة الاحرام مقید است به قرائت، به رکوع، به سلام آخر. تقید هم دارد از این حیث، یعنی این جور نیست که تکبیرة الاحرام مطلقاً جزء نماز باشد، تکبیره‌ای که يلحقه آن آن آن، این جزء نماز است. پس درحقیقت وقتی شک می‌کنی قنوت جزء نماز هست یا نه؟ یعنی شک می‌کنی تکبیرة الاحرام تو مقید است یا مطلق است؟ کما این که خود قنوت شک می‌کنی جزء است یا نه؟ یکی این که خودش جزء است یا نه؟ دو: مقید است به بقیه یا مطلق است؟

س: حاج آقا فرقش این جا این است که این جا تقید تقید انتزاعیه است ...

ج: آن جا انتزاعی است ...

س: ... آن جا نخیر آن جا تقیدش شرطیه است، رقبه‌ی مؤمنه خودش در لسان شارع است ...

ج: آن هم همین طور ...

س: خودش علی نحو التقید ...

ج: آن هم همین جور

س: ...

ج: آن جا هم همین جور است ...

س: ... نخیّر آن جا صلاة ...

ج: وقتی جزء می شود یعنی همین، آخر این جور می بیند ...

س: ... عیب ندارد، تقید توی لحاظ است منتها لحاظ یک وقتی هست که عقل ینتزع، کما این که در جزئیت آن جزئی برای مرکب و دلیل مرکب همه ی اجزاء به همدیگر ارتباط دارند، این ارتباط و تقید را عقل بعد از این که می فهمد اجزاء خارجی ای که منحاّز وجود دارد اما برای تقوم ماهیت مرکبه این تقید و آن نخ تسبیح وجود دارد. این انتزاع عقیده است، اما در مقام من نمی دانم لسان شارع رقبه ی مؤمنه است یا لسان شارع رقبه ی مطلقه است ...

ج: این جا هم نمی دانم لسان شارع ...

س: نه نه آهان آن جا توی صلاة وقتی ماهیتش را می گوید ... صلاة، می گوید الصلاة ارکان مخصوصه منحاّزه که تکبیرة الاحرام رکّ، سوره رکّ آخر؛ اما در این جا نمی گوید ایمان رکّ، رقبه رکّ آخر

ج: باشد چه ربطی دارد؟

س: این جا خود رقبه ی مؤمنه، این جا خودش تقید خارجی شرعی دارد نه تقید انتزاعی عقلی.

س: اصلاً تقید خارجی معنا ندارد.

ج: از این جهات فرقی نمی کند.

خب پس بنابراین آقای آخوند اگر که شما این جا را می فرمایید که ما اقل و اکثر نداریم که اقل و اکثر را خودتان می گوید که می فرمایید که اقل یا واجب است یا بنحو نفسی یا بنحو غیری، این جا نداریم چون اتحاد دارد. همین حرف را باید در اجزاء خارجیه بزیند چون آن جا گفتید اقل و اکثر وجود دارد منتها از جای دیگر شما اشکال کردید و با غرض آمدید و الا گفتید بله این انحلال وجود دارد، آن انحلال آن جا هم وجود دارد از این دریچه و از این منظر که نگاه کنیم. چون تقید است، تقید را هم شما می فرمایید که ... و شرط است و شرط را هم که شما می فرمایید که عینیت دارد، اتحاد دارد و نمی شود انحلال ندارد. خب این هم اشکال واردی است، این اشکال محقق خوئی به فرمایش آقای آخوند اشکال واردی است در این جا. خب این تمام کلامنا فعلاً راجع به قسم اول از این اقسام ثلاثه ی اجزاء تحلیلیه. و اما بقیه ان شاء الله جلسه ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.